

# کمال و استکمال نفس انسان

## به روایت صدرالدین شیرازی\*

علاءالدین ملکاف\*\*

### چکیده

بحث این مقاله پیرامون «انسان کامل» از دیدگاه صدرالمآلهین است. فلسفه ملاصدرا یا حکمت متعالیه ترکیبی موزون از اندیشه‌های کلامی، فلسفی، عرفانی گذشتگان همراه با ابداعات و ابتکارات فکری ایشان است. ایشان اندیشه‌های عقلی را با آیات قرآنی و احادیث اسلامی درآمیخته است و از آن مجموعه‌ای موزون به وجود آورده است. در حکمت متعالیه، عقل با نقل، برهان با قرآن نه تنها متضاد نیستند، بلکه مؤید و مکمل یکدیگرند.

در این مقاله، کمال و استکمال نفس انسان و خاصه انسان کامل را از دیدگاه ملاصدرا بررسی شده است. وی بر اساس قواعدی چون اصالت وجود، حرکت جوهری و... توانسته مسئله نفس را از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر ببرد.

واژه‌های کلیدی: انسان کامل، مراتب کمال، نفس، عقل، ولایت، ملاصدرا.

تاریخ تأیید: ۸۹/۱۱/۱۳

\* تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۲۰

\*\* دانش‌پژوه دکترای فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران ("c", "i").

## درآمد

در این مقاله، مسئله کمال و تکامل نفس انسان قبل و بعد از جدایی از بدن بررسی می‌شود. فیلسوفان قبل از ملاصدرا بر این بودند که اولاً کمال و استکمال در جوهر اشیا نامعقول و امکان‌ناپذیر است و ثانیاً از میان صفات و اعراض نیز تنها چهار صفت است که مشمول استکمال می‌شود. در بقیه صفات و حالات کمالی متصور نیست (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳/ ۷۸ و ۱۰۱). اکتشاف بزرگ ملاصدرا برهان عمیق او بر حرکت در جوهر و اثبات بی‌ثباتی در اساس و بنیان همه کائنات مادی است. ملاصدرا در اغلب تألیفات فلسفی خود، به حرکت جوهری تصریح کرده و مدعی شده که با تدبر در آیات قرآن کریم و تفکر در احادیث ائمه اطهار<sup>علیهم‌السلام</sup> به این حقیقت رسیده است و معتقد است از برکت مطالعه قرآن کریم، براهین حرکت جوهری به وی الهام شده است:

باری، همه اجسام و جسمانیات مادی اعم از فلکی و عنصری، نفس یا بدن، ذاتشان متجدد و وجودشان متصرم است و این حقیقت، از تدبر در آیات قرآن و تفکر در کتاب بزرگ خداوند بر من معلوم گردید؛ مانند آیه «بل هم فی لبس من خلق جدید» (ق: ۱۵؛ شیرازی، ۱۳۴۳: ۱۲۰).

قبل از ورود به بحث اصلی مناسب است در اینجا به مناسبت شمه‌ای از آرای ملاصدرا را پیرامون مسائل انسان‌شناسی بیاوریم تا بتوانیم ضرورت و سیمای «انسان کامل» را از دیدگاه ایشان ترسیم و بررسی نماییم:

## فلسفه خلقت

از نظر ملاصدرا هر موجودی خواه طبیعی و خواه نفسانی و عقلی غایتی دارد که با رسیدن به آن غایت، کمال پیدا می‌کند. تمام اشیا متوجه و روان به سوی کمال ذاتی خود هستند. هر شیئی متوجه موجودی برتر از خود است و کمال هیچ موجودی پایین‌تر از آن موجود نیست. به این معنا که هر موجودی به موجود بالاتر از خود نظر دارد.

پس مقصود از اصل آفرینش این است که هر ناقصی به کمال خود برسد، یعنی ماده به صورت خود، صورت به معنا و باطن خود و نفس به درجه عقل و مقام روح برسد (شیرازی، ۱۳۶۰: ۹۱ و ۱۷۷).

در عالم خلقت برای هر نقصی، کمالی و برای هر قوه‌ای فعلیتی وجود دارد و مسیر استکمالی موجودات ادامه پیدا می‌کند تا اینکه نقصها و نارساییها از میان برود و هر موجودی به نهایت کمالی که بر آن متصور است، برسد.

هدف هستی این است که از عناصر، نباتات به وجود آید و هدف از آفرینش نباتات این است که حیوانات به وجود آیند و غرض و کمال خلقت حیوان نیز این است که اجساد بشری پیدا شوند و غرض از اجساد بشری هم پیدایش ارواح انسانی است و هدف از آفرینش ارواح انسانی نیز پیدا شدن «خلیفه الله» بر روی زمین است. چنان که قرآن می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ( بقره: ۳۰).

طبق این آیه، اراده ازلی خداوند به این تعلق گرفته که جانشینی از طرف او در زمین تحقق پیدا کند و به تصرف و ولایت و ایجاد و نگهداری انواع موجودات و حفظ آنها بپردازد. این جانشین نیز راهی به سوی خدای ازلی دارد تا از رحمت و فیض وجودی او بهره گیرد و راهی به سوی عالم خلق دارد تا آن فیض را به مخلوقات برساند.

خداوند «خلیفه الله» را به صورت اسما و صفات خود آفریده تا جانشین او در تصرف امور باشد. خلیفه الهی چون مظهر دو اسم الظاهر و الباطن است، حقیقتی باطنی و صورتی ظاهری دارد و به وسیله این دو می تواند در ملک و ملکوت تصرف نماید (شیرازی، همان: ۲۰ و ۱۰۸). ملاصدرا در جای دیگر فلسفه خلقت را در ارتباط با آیه «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» چنین تبیین می کند:

غایت خلقت در این آیه عبادت است و عبادت نیز به خود انسانها باز می گردد نه به آفریننده آنها. مقصود از عبادت هم رسیدن به سعادت و نیکبختی است. سعادت و نیکبختی انسان نیز عبارت است از مشاهده خدا به واسطه فناى ذاتشان و بقای به ذات خداوند که این امر جز به واسطه مجاهده و بندگی و خودداری از هوای هوسهای نفسانی میسر نیست (شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۰۸).

ملاصدرا در برخی آثار خود نیز هدف خلقت را نیل انسان به مقام و مرتبه عقل مستفاد یعنی مشاهده معقولات و اتصال به ملاً اعلی می داند (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۳۰۸).

### در فضیلت خودشناسی

ملاصدرا برای خودشناسی یا شناخت نفس خویش، فضایی قائل است که اهم آنها عبارتند از: به واسطه شناخت نفس تمامی اشیا شناخته می شوند، چرا که نفس انسان مجموعه تمام موجودات است و هر که آن را بشناسد گویی تمام موجودات را شناخته است و هر که آن را نشناسد از همه چیز بی خبر خواهد بود.

هر کس نفس خود را بشناسد، عالم خلقت را خواهد شناخت و هر که عالم آفرینش را بشناسد، خداوند را شناخته است، چرا که او خالق آسمانها و زمین است. به وسیله شناخت نفس انسان می‌تواند عوالم روحانی و مجرد از ماده را بشناسد و به بقای آنها پی ببرد. همان‌گونه که به وسیله شناخت بدن خود، عالم مادی و فنای آن را خواهد شناخت. هر کس که نفس خود را بشناسد، دشمن خود را که در آن پنهان است خواهد شناخت. همان دشمنی که پیامبر در مورد آن می‌فرماید: « اعدی عدوِّک نفسک الّتی بین جنبیک »؛ دشمن‌ترین دشمن تو نفس توست، آن نفس که میان دو پهلویت قرار دارد. هر کس که نفس خود را بشناسد، می‌داند که چگونه باید آن را اداره کند و هر که بتواند نفس را تربیت و رهبری نماید، می‌تواند عالم را رهبری کند.

هر کس نفس را شناخت، در هیچ کس نقص و بدی نمی‌بیند، مگر آنکه آن را در خود موجود ببیند. و هر کس عیب خود را یافت؛ از کسانی خواهد بود که پیامبر در حقشان می‌گوید: «رحم الله من أشغله عیبه عن عیب غیره؛ خداوند پیامرزد کسی را که توجه به عیب خودش او را از پرداختن به عیب دیگران بازداشته است.» هر که نفس خود را بشناسد، در واقع خدای خود را شناخته است، چنان که روایت شده است که هیچ کتابی از آسمان نازل نشد، مگر آنکه در آن نوشته شده بود: «ای انسان، خدای خود را بشناس» (شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۳۱-۱۳۲).

### نفس از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا بر اساس اینکه هر چه موجود بسیط‌تر باشد، آثارش بیشتر است، معتقد شد که تمام آنچه دیگران به عنوان قوا قائل‌اند، موجوداتی غیر خود روح نیستند. بلکه عین و خود روح‌اند. همه آنچه دیگران قوا می‌گفتند، ایشان می‌تواند بگوید فعالیت‌های خود روح و ابعاد خود روح است. خود روح انسان هم می‌بیند، هم می‌شنود و هم عمل می‌کند. یعنی هم جذب ملایم می‌کند و هم دفع منافر می‌کند.

### ۱. مرتبه مادی نفس در ابتدای پیدایش

تفصیل مسئله به این صورت است که ملاصدرا معتقد بود روح ابتدا که به وجود می‌آید اصلاً مادی است. نفس نباتی را همه مادی می‌دانستند. به نظر مشائین هم مادی بود و اکنون هم کسی نیست که قائل باشد نفس نباتی مادی نیست.

## ۲. مرتبه مثالی نفس

بعد مثالی نفس عبارت است از وجودی که ملموس و دیدنی نیست، ولی شکل و رنگ و حجم و وزن دارد و با خود همین جسم همراه است. خود جسم را می‌شود با چشم دید، اما بعد مثالی آن را با این چشم عادی نمی‌شود دید.

ملاصدرا بر آن است که شکل بعد مجرد مثالی، تابع نیت و عمل انسان است. اگر نیت و عمل انسان نیت فرشته‌ها بود، بلکه مافوق فرشته‌ها، چهره‌ای پیدا می‌کند که مثل فرشته‌ها، یا زیباتر از فرشته‌هاست. اگر نیت انسان نیت شیطانی بود، صورت مثالی شیطانی خواهد داشت. از این روی ملاصدرا می‌گوید: چهره مثالی نفس وابسته به نیت است. لذا معتقد است آنچه در منطق مشاء گفته‌اند که انسان نوع اخیر است، حرف درستی نیست. انسان یک جنس است، آن هم نه یک جنس سافل که تحتش اجناسی نباشد، بلکه یک جنس متوسط که تحتش چهار جنس است. زیرا گرچه بعضی انسانها از جنس ملک هستند، ولی همه ملکها یک نوع نیستند. چون هر فردی از ملک یک نوع خاص است. پس همه ملکها در جنس ملک مشترک اند، اما در نوع باهم مختلف می‌باشند.

## ۳. مرتبه عقلانی نفس

ملاصدرا بر این است که حقیقت نفس وابسته به این است که افراد چگونه فکر کنند و عمل نمایند. بنابراین، عده‌ای به مقامی می‌رسند که وجودشان یک لایه دیگری پیدا می‌کند و آن لایه عبارت است از عقل. همان نفسی که جسمانی و مادی بود و بعد با داشتن آن مرتبه مادی مرتبه مثالی را پیدا می‌کند، مرتبه جدیدی هم پیدا می‌کند که مرتبه عقل است. البته مرتبه عقلانی نفس انسانی دو بعد دارد: عقل نظری و عقل عملی.

ملاصدرا بر این عقیده است که اگر کسی از این نیروی عقل نظری و عقل عملی کمال استفاده را ببرد، آن وقت انسان کامل می‌شود.

## ویژگیهای انسان

از نظر ملاصدرا انسان به جهت برخورداری از نفس ناطقه ویژگیهایی دارد که در سایر موجودات طبیعی حتی حیوانات دیده نمی‌شود. این خصوصیتها عبارت اند از:  
نطق ظاهری که همان سخن گفتن است.

تعجب که از امور انفعالی انسان است و خندیدن تابع آن است.

زجر که از امور انفعالی است و گریستن تابع آن است.

خجلت که از انفعالات نفسانی است.

خوف و رجا.

ادراک معانی عقلیه (شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۵۹ - ۲۶۰).

در مورد تمایلات انسان نیز ملاصدرا معتقد است که انسان در برخورد با امور، چهار حالت را از خود نشان می‌دهد:

اموری که عقل به آن تمایل دارد، ولی شهوت از آن دوری می‌جوید، مانند تهیدستیها و رنجهای دنیوی.

اموری که شهوت بدان خرسند است، اما عقل از آن خرسند نیست، مانند گناهان.

اموری که عقل و شهوت هر دو از آن راضی‌اند؛ مانند علم.

اموری که نه عقل به آن تمایل دارد و نه شهوت، مانند جهل و نادانی.

ملاصدرا انسان را آمیخته از قوا و غرایز می‌داند و معتقد است که هر قوه و غریزه‌ای را هدف و غایتی خاص است که به سوی آن روان است و لذتش نیز در رسیدن به آن است و عدم نیل به آن نیز موجب درد و ناراحتی می‌شود. مثلاً غریزه غضب به خاطر انتقام‌جویی و دفع آنچه به جسم صدمه وارد می‌سازد، آفریده شده است. غریزه شهوت‌جویی نیز برای جلب آنچه با بدن مناسبت دارد خلق شده است. لذت هر یک از غرایز و قوای ظاهری و باطنی انسان نیز در رسیدن به غایت خود است. درد و الم آن نیز ناشی از عدم نیل به هدف و غایت خود است. ملاصدرا معتقد است که مهم‌ترین غریزه در انسان غریزه عقلی است که بینش باطنی و لطیفه ربانی نامیده شده است. چون هدف از آفرینش انسان شناخت حقایق و ماهیت اشیا است. (شیرازی، (ب)، ۱۳۶۶: ۷۸).

در انسان‌شناسی ملاصدرا انسان موجودی دو بعدی است. در سرشت انسان خیر و شر باهم درآمیخته‌اند. در نهاد انسان دو صفت و خوی مثبت و منفی همراه هم هستند. در ذات انسان هم تمایل فرشته‌خویی وجود دارد و هم شیطان‌صفتی. انسان نه مانند فرشته خیر است و نه مانند شیطان شر، بلکه آمیخته از این دوست ملاصدرا جنبه خیر انسان را مربوط به روح و نفس وی می‌داند و جنبه شر و بدی او را مربوط به طبیعت و شهوت او می‌شمارد. نفس انسان در اصل آفرینش شایستگی پذیرش جنبه‌های خیر و شر را به گونه‌ای مساوی دارد و هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و برتری یک طرف بر طرف مقابل به خاطر پیروی از هوس یا دوری از آن است.

در واقع از نظر ملاصدرا انسان میان دو میل ملک و ملکوت اعلی و دو نیروی عقل و شهوت ساری و جاری است. انسان به وسیله نیروی شهوت به خواسته‌های حیوانی و لذت‌های ناشی از آن دست می‌یابد و با نیروی عقل از علوم و ادراک عقلی بهره می‌گیرد (شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۱۶). اگر انسان عقل را حاکم بر وجود خود سازد، به اعلی علین خواهد رسید و به درجات ملائکه مقرب نائل خواهد شد و اگر از شهوت و هوس پیروی کند، به اسفل سافلین خواهد رسید و در نتیجه با شیاطین و درندگان محشور خواهد شد.

### اختلاف انسانها

از منظر ابن‌سینا انسان روزی که متولد می‌شود، نفسش به بدنش تعلق می‌گیرد و تا روز آخر هر کاری که می‌کند، چه در راه بندگی سیر کند و چه در راه شیطنت، جوهرش همان است که هست. هر چه روز اول بوده، آخرش هم همان است. فقط تزئیناتش تفاوت می‌کند. مثل اینکه یک مجسمه طلائی باشد که یکی به آن گل می‌مالد و دیگری آن را تزئین می‌کند، ولی آن مجسمه همان طلاست.

از دیدگاه ملاصدرا بر خلاف آنچه ابن‌سینا گفته، انسانها روز اول که متولد می‌شوند همه یکسان‌اند، اما با این نیتها و با این اعمال جوهرشان متحول می‌شود، واقعاتش عوض می‌شود، حقیقت انسان که حیوان ناطق است، فصول جدیدی پیدا می‌کند و حیوان ناطق یا سبع و یا ملک می‌شود. از این روی انسانها با یکدیگر اختلاف دارند. البته برخی از این اختلافها ذاتی است و غیر اختیاری و برخی عرضی و اختیاری. خداوند نفوس انسانها را از نظر صفا و تیرگی متفاوت و عقول آنها را از نظر درک حقایق مختلف آفریده است. لذا بعضی از آنها شریف و نورانی و مایل به خیر و نیکی و آماده پذیرش علم و دانش و اخلاق و فضیلت‌اند و برخی دیگر نفوسشان پست و تیره و تاریک است و به واسطه خاموش شدن نور فطرت امیدی به کسب علم و دانش و تهذیب نفس در آنها نمی‌رود. گروهی نیز متوسط میان این دو قرار دارند. ملاصدرا برای بیان این نظر خود به آیه زیر استشهاد نموده است (شیرازی، ۱۳۶۰: ۷۳):

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ آیا کسی که سینه‌اش بر اسلام گشوده شده و نوری از پروردگارش همراه اوست (چون غیر اوست). وای بر آنها که دل‌هایشان از شنیدن ذکر خدا سخت است. آنها در گمراهی آشکار هستند» (زمر: ۲۲).

از نظر ملاصدرا همان گونه که انسانها از نظر ذات و استعداد پذیرش علوم و انوار الهی متفاوت هستند، بدنهای آنها نیز از نظر لطافت و اعتدال مختلف است. برترین نفوس در لطیفترین ابدان که معتدلترین اجساد است قرار دارد و پستترین نفوس در نامعتدلترین بدن عنصری قرار دارد (شیرازی، ۱۳۷۰: ۱، ۵۷۷).

ملاصدرا در جای دیگر در این باره می نویسد:

ارواح انسانی به حسب فطرت نخستین، در پاکی و ستیزگی و صعف و کوری و زمین گیری و سلامتی و صحت و درجات نزدیکی و دوری از خداوند مختلفاند، و مواد پستی که در برابر آنهاست به حسب خلقت در نرمی و درشتی از هم دور، و مزاج و ترکیب آنان در نزدیکی و دوری از اعتدالی حقیقی، باهم تفاوت دارند. پس خداوند تعالی در برابر هر روحی آنچه از مواد که مناسبت با آن دارد مقدر و خلق نمود، و از مجموع آنها استعداداتی که مناسبت با برخی از علوم و ادراکات دارد، غیر از برخی دیگر، موافق بعضی از اعمال و حرفه‌ها، غیر دیگری حاصل گشت، بر آن گونه که خداوند در عنایت (علم عزلی) نخستین و قضای پیشین برای او مقدر فرموده بود، چنان که پیغمبر اسلام ﷺ فرمود: «الإنس كمعادن الفضة و الذهب؛ مردمان معادن اند، همانند معادن زر و سیم». (نهج الفصاحه، بی تا، ۲۳۴)

بدین سبب است که خواستها و اراده‌ها اختلاف دارند و شوقها و حرکات، دگرگونی و تغییر می پذیرند، لذا برخی از آنها به میل خود گرایش به چیزی پیدا می نمایند که دیگری از آن بیزار است و یکی چیزی را زیبا می بیند و خواهانش می شود، در حالی که دیگری آن را زشت می شمارد. با این همه عنایت و لطف الهی اقتضای نظام و آراستگی وجود را به بهترین و تمامترین و کاملترین صورتی که امکان دارد می نماید» (شیرازی، ۱۳۷۰: ۱۹۳).

ملاصدرا تفاوت میان انسانها را به طور کلی در امور زیر می داند:

- الف. اختلاف ذاتی در سرشت و اصل خلقت انسانها.
- ب. اختلاف در حالات پدر و مادر انسانها که موجب اختلاف در خلیقات نیک و بد آنها به صورت ارثی می شود.
- ج. اختلاف در نطفه‌ها.
- د. اختلاف در پاکی شیر و غذایی که به طفل داده می شود.
- ه. اختلاف احوال پدر و مادر در آموختن و تأدیب فرزندان و عادات آنها به خوبیهای نیک و بد.
- و. اختلاف از جهت استادی که به انسان تعلیم می دهد.
- ز. اختلاف در تهذیب و تزکیه نفس (شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۳۹-۱۴۰).



## مقام و عظمت انسان

از نظر ملاصدرا انسان میوه درخت وجود است و سراسر عالم وجود برای او آفریده شده‌اند. انسان موجودی است که از جهت نشئه ظاهری اش کتاب کوچکی است، اما به حسب نشئه باطنی و کمال و احاطه اش به علوم و معارف گوناگون کتاب بزرگی است که هیچ موجودی را با او نمی‌توان قیاس نمود.

انسان بزرگ‌ترین آیه و نشانه خداوندی است. وی بزرگ‌ترین حجت الهی بر مخلوقات است. چونان کتابی است که حق تعالی خود نوشته است. وی مسجد جامعی است که خداوند به حکمت خویش او را ایجاد کرده است. انسان لوح محفوظ است و گواه بر هر ستیزگر و منکری. وی صراط مستقیمی است که میان بهشت و دوزخ کشیده شده است (شیرازی، ۱۳۷۰: ۱، ۲۹۲).

در مقام و عظمت انسان همین بس که از نظر کمالات وجودی حد و مرزی ندارد. تمامی موجودات دارای حد و مرز مخصوص به خود هستند و از آن حد نمی‌توانند تجاوز کنند. هر موجودی دارای مرتبه‌ای است که همیشه برای وی ثابت است. جماد در جماد بودن و نبات در رشد و نمو و حیوان بودن و فرشته در فرشته بودن و شیطان در شیطان بودن همواره ثابت و بردوامند و این تنها انسان است که در کمالاتی که می‌تواند به دست آورد، حد یقفی ندارد و مراتب وجودی وی میان قوه خالص و فعل محض قرار دارد.

از نظر ملاصدرا یکی از نشانه‌های عظمت انسان پذیرش امانت الهی است. (شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۶۰). همان امانتی که خداوند بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود، اما همه آنها از حمل آن سرباز زدند جز انسان که آن را پذیرفت.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. (آنها) از حمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را حمل کرد. همانا او ستم‌پیشه و جاهل است» (احزاب: ۷۲).

حقیقت امانت که گاه از آن تعبیر به فضل الهی شده، عبارت است از فیض و بخشش تمام و بدون واسطه خداوندی که مقصود از آن فنا از تمام اشیا و امور، و بقای به حق تعالی است. شکی نیست که این صفت را هیچ موجودی جز انسان ندارد. هیچ موجودی استعداد پذیرش چنین امری را ندارد. چرا که هر یک از موجودات از مرتبه وجودی خاصی برخوردارند و این

تنها انسان است که می‌تواند به مقام فنای فی الله و بقای بالله نائل شود. تنها انسان، آن هم انسان کامل است که می‌تواند در دار طبیعت از خود فانی شود و به سوی خداوند دگرگونی و تحول پیدا کند و به او بازگشت نماید و نابود از خود و باقی به بقای الهی شود (شیرازی، ۱۳۷۰: ۱، ۴۶۶؛ همو، ۱۳۶۰: ۱۶۴-۱۶۵).

معنای عرضه امانت، عرضه (اولیه) تحمل و پذیرش فیض وجودی است به صورت عاریه و امانت که اول گرفته می‌شود و بعد در آخر به اهل آن برگردانده می‌شود. پس پذیرش فیض وجودی از طرف خداوند بدون واسطه به صورتی که بیان گردید، اختصاص به انسان کامل دارد نه غیر او. لذا عرضه بر تمام موجودات بوده است و بر همه مخلوقات گذر کرده است و هیچ یک به همان دلیل که بیان گردید آن را پذیرا نشدند، جز انسان کامل از جهت تهیدستی و درماندگی و ناتوانی و به جهت دوری‌اش از تمام مشغله‌های وجودی و بریدن توجهش از آنچه غیر محبوب مطلق است... اما ستم انسان بر خود عبارت است از فنای ذات خویش و میراندن نفس خود به وسیله اراده، و اما نادان نمودن خویش آن است که خودش را شناخته است و ندانسته است که ذات و حقیقت او این حیوان خورنده و آشامنده و ازدواج کننده و مردنی نیست و همچنین ندانسته است که این صفت حیوانیت پوست ذات اوست و او مغزی دارد که آن روح اوست (شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۶۱-۱۶۲).

### نفس انسانی، مراتب و حالات آن

نفس ناطقه انسانی که صورت ذات و حقیقت انسان است از نظر ملاصدرا «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» است. به این معنا که در ابتدای امر چیزی جز ماده نیست و به تدریج از ماده بی‌نیاز می‌گردد و قائم به ذات خویش می‌شود. ابتدای حدوث نفس آخرین منزلی است که اجسام مادی در سیر صعودی خود بدان منزل می‌رسند و سیر صعودی‌شان با آن تمام می‌شود.

در واقع انسان صراط و معبری است میان دو عالم جسمانی و روحانی. انسان از نظر روح بسیط و مجرد است و از نظر جسم مرکب و مادی. نفس انسان در اوایل حدوث که هنوز عقل هیولایی است و از قوه به فعل نرسیده است، صورت نوع واحدی به نام انسان است. یعنی تمام افراد آن نوع واحدی هستند و اختلافی میان آنها نیست، اما چون از مرحله عقل هیولایی عبور کردند و قوه‌های خود را به فعلیت رساندند انواع گوناگونی می‌شوند، از جنس ملائکه گرفته تا جنس شیاطین و حتی بهائم (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۲۲۳-۲۲۴).

هر چند ملاصدرا نفس را جسمانیة الحدوث می‌داند، اما برای آن دو کینونت قائل است: یکی کینونت عقل که موبوط به وجود نفس قبل از تعلق به بدن است و دیگری کینونت نفسی که مربوط به تعلق به بدن است. (بنگرید به: شیرازی، ۱۹۸۱: جزء اول از سفر چهارم، ر ۳۵۳).

ملاصدرا معتقد است که جسم انسان صاف‌ترین طبایع زمینی است و نفوس انسان نزدیک‌ترین موجود به نفوس ملکی و عقول عالی (شیرازی، ۱۳۶۳: ۵۲۰).

از نظر ملاصدرا تعلق نفس به بدن امری است طبیعی و منشأ آن خصوصیات و استعداد ماده و حرکت جوهر طبیعت است تا آنگاه که طبیعت در جهت کمال به درجه و مرتبه نفس نائل گردد. تعلق نفس به بدن نظیر تعلق انسان به خانه ویران شده‌ای نیست که مدت زمانی در آن سکنا گزیند و سپس از آن خانه کوچ کند و مجدداً به آن خانه مخروبه باز گردد و از سایر خانه‌ها و منازل آباد و معمور چشم‌پوشی نماید. نفس پس از عروج از این بدن دیگر به این بدن باز نخواهد گشت، بلکه در قیامت به بدن دیگری که «بدن اخروی» و یا «بدن مثالی» است و متناسب با آن نشئه است، تعلق پیدا خواهد کرد (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: همو، ۱۹۸۱: جزء ثانی از سفر رابع، ر ۱۲۲).

از نظر ملاصدرا نفس انسان دو روی دارد: رویی به طرف بالا و جنبه عالی که بخش درونی آن است و به جهان ملکوت و عالم غیب راه دارد. رویی نیز به طرف پایین و جنبه سافل دارد که بخش بیرونی آن است که به جهان ملک و عالم شهادت راه دارد. هر یک از این دو روی نفس، آثار ویژه خود را داراست و موجب تحولات خاصی در انسان می‌شود.

از نظر ملاصدرا نفس را مقامات و نشئاتی است که عبارت‌اند از:

### نشئه حسی

اولین نشئه، نشئه حسی است و مظهر آن حواس پنج‌گانه ظاهری و آن را به اعتبار دنو و تقدم آن بر دو نشئه دیگر دنیا گویند.

### نشئه خیال

نشئه دوم، نشئه خیالی و یا مثالی است و مظهرش حواس باطنی است و آن را در مقایسه با نشئه اولی آخرت و عاقبت گویند و منقسم است به جنت که دار سعادت‌مندان است و جحیم که دار اشقیاست.

## نشئه عقل

نشئه سوم، نشئه عقلی است و مظهر آن قوه عاقله است و کمال آن در عقل بالفعل شدن است و این نشئه جز خیر محض و نور صرف نیست.

نشئه اول دار قوه، استعداد، مزرعه و اعتقادات است و دو نشئه دیگر دار فعلیت و تحصیل ثمرات می‌باشد (شیرازی، ۱۳۵۴: ۳۵۱).

از نظر ملاصدرا نفس انسان واحد است. یعنی در انسان چند نفس به نامهای نفس نباتی و نفس حیوانی و نفس ناطقه وجود ندارد، بلکه در انسان تنها نفس ناطقه وجود دارد که برای آن قوا و مشاعر گوناگونی وجود دارد. نفس مبدأ کلیه افعال است. نفس انسانی چون از سنخ ملکوت است، دارای وحدتی به نام «وحدت جمعی» است (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۲۲۸)، یعنی وحدتی که در عین بساطت جامع جمیع مراتب نباتی و حیوانی و عقلانی است. نفس در مرتبه ذات خود هم عاقل است و هم متخیل و حساس و هم قابل نمو و تحرک. ملاصدرا این مطلب را تحت عنوان قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی» بیان کرده است (شیرازی، ۱۹۸۱: جزء اول از سفر چهارم، ۲۲۱).

نفس انسان دارای حالات و مراتبی است که ملاصدرا آن را به چهار مرتبه تقسیم نموده است: نفس امّاره که انسان را به بدیها و زشتیها سوق می‌دهد. نفس لوامه که انسان را در برابر پلیدیها و زشتیهای درون سرزنش می‌کند. نفس مطمئنه که هنگامی در انسان تحقق پیدا می‌کند که از هوا و هوسها تخلیه شود و تزکیه پیدا کند.

نفس ملهمه که در این مرتبه نفس انسان می‌تواند حقایق عقلی و معارف الهی را مشاهده نماید (شیرازی، ب، ۱۳۶۶: ۱۱۱).

در بحث از مراتب نفس، ملاصدرا دو صفت دنیوی و اخروی یا اولیت و آخریت را برای ذات انسان در نظر می‌گیرد. این دو صفت، دو صفت جوهری و دو مرتبه وجودی هستند، چون وجود انسان از هنگام حدوث و پدید آمدن به واسطه حرکت جوهری در مراتب وجودی سیر استکمالی و اشتدادی پیدا می‌کند.

از نظر ملاصدرا ذات و حقیقت انسان همواره از نشئه دنیوی روی به سوی نشئه اخروی دارد و برای او مراتب گوناگونی است که بعضی از آن مراتب بعد از مرتبه دیگری است. مانند منازل سفر به سوی خداوند که بعضی از آن منازل در دار دنیا و بعضی دیگر در دار آخرت تحقق پیدا

می‌کند. اصل ماده انسان و صورت عنصری او از دنیاست که پس از نیل به صورت نباتی و حیوانی به مراتب عقلانی نائل می‌شود. مراتب عنصری و نباتی و حیوانی مربوط به دنیاست و مراتب نفسانی و منازل آن چون قلب و روح و سر و خفی و آنچه بعد از آن است همگی از آخرت است (شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۸۴).

### مراتب کمال و آثار آن

ملاصدرا برای کمال مراتبی قائل شده است که سالک در مسیر سیر و سلوک خود می‌تواند آنها را طی کند. اولین مرتبه، مرتبه اراده است. سالک اگر اراده‌اش در اراده مبدأ جهان مستهلک و نابود شود و برای او اراده و اختیار جز اختیار حق تعالی نماند، در مرتبه «اراده» قرار گرفته است. اگر پوینده راه کمال در این مقام ثابت قدم باشد و این اعتقاد برای او برقرار بماند و به مرتبه یقین برسد، او را مقام «رضا» حاصل شده است.

پس از این مقام سالک باید قدرت خود را نفی کند. یعنی برای خود قوه و قدرتی قائل نباشد و همه قدرتها را از خدا ببیند تا به مقام «توکل» نائل شود. در این مرتبه است که سالک کارها و امور خود را به حق واگذار می‌نماید. پس از این مقام نیز مقام «تسلیم» است که سالک علم را از خود سلب می‌نماید، به طوری که علم او در علم خداوند محو و نیست می‌گردد. آخرین مرتبه نیز مرتبه «فنا» است که در این مقام سالک برای خود وجودی نمی‌یابد و خود را در حق فانی می‌سازد. این مقام، مقام «اهل وحدت» است که فنای در توحید نامیده می‌شود. (شیرازی، ۱۳۶۳: ۴-۶۷۳).

علاوه بر مراتب فوق، ملاصدرا برای قوای انسان نیز کمالاتی قائل است. وی کمال قوه حاسه را در شدت تأثیر نیروی وی در مواد جسمانی می‌داند. کمال قوه مصوره را در این می‌داند که بتواند به مشاهده اشباح و صور مثالیه و تلقی و در یافتن امور غیبی و اطلاع یافتن بر حوادث گذشته و آینده نائل آید.

کمال قوه تعقل را نیز در اتصال و اتحاد آن با عقل فعال و مشاهده ملائکه مقرب می‌داند. از نظر ملاصدرا کمتر انسانی است که هر سه قوه وی، به کمال نهایی نائل شود. هر کس هم که به مقام و مرتبه جامعیت در جمیع مراتب کمال در نشئه‌های سه‌گانه نائل شود «خلیفه الله» خواهد بود. چنین فردی استحقاق ریاست بر خلایق را دارد و این شخص رسول و مبعوث از جانب خدا خواهد بود (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۳۴۰-۳۴۱).

خلاصه آنکه اگر موانع داخلی و خارجی از چهره نفس ناطقه انسانی زدوده شود و انسان به کمال برسد، صورت عالم ملک و ملکوت و شکل و هندسه واقعی عالم وجود بدان گونه که هست در وی تجلی می‌کند، چنان که در حدیث نبوی آمده است:

«لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی ملکوت السّماء؛ اگر شیاطین بر دل‌های بنی آدم هجوم نمی‌آوردند انسان ملکوت آسمان را مشاهده می‌کرد.»

بر اثر کمالات نفسانی، انسان در ذات خود بهشتی می‌بیند که به وسعت آسمانها و زمین است و همچنین می‌تواند خدا را در درون خود مشاهده کند، چنان که در حدیث قدسی آمده است:

«لا یسعی ارضی و لاسمائی و لکن یسعی قلب عبدی الوریع المومن» (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۲۵۵).

ملاصدرا از انکشاف ذات و صفات و افعال خدا در الهیات به مهنی الاخص به «معرفت ربوبی» تعبیر کرده است و اصطلاح «اثولوجیا» را که حکمای یونانی به کار می‌برند به همین معنا گرفته است (شیرازی، ب، ۱۳۶۶: ۷۶).

یکی دیگر از آثار کمال و نیل به مقام فنا این است که انجام تکالیف شرعی نه تنها برای انسان مشقت‌بار نخواهد بود، بلکه از انجام آن حظ روحانی و معنوی نیز خواهد برد. ملاصدرا معتقد است که سخن برخی از صوفیه که گفته‌اند بنده به درجه و مقامی می‌رسد که تکلیف از او ساقط می‌شود به همین معناست. یعنی انسان به مرتبه‌ای می‌رسد که طاعات و عبادات حکم طبیعت را برای او پیدا می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۳: ۲۰۲-۲۰۳).

### روشهای نیل به کمال

سالک راه کمال باید به تهذیب نفس بپردازد. تهذیب نفس نیز از سه راه میسر است: تقویت ملکات اخلاقی؛ عبادت و بندگی خدا و شکر نعمتهای الهی؛ نابود کردن وسوسه‌های درونی. (شیرازی، ب، ۱۳۶۶: ۱۱۷).

در تهذیب نفس سالک باید با حجابهای درونی و بیرونی به مبارزه برخیزد. این حجابها عبارت‌اند از:

۱. حجاب مال که آن را می‌توان با بخشش مال از میان برد.
۲. حجاب مقام که آن را می‌توان با دوری جستن از مناصب دنیوی نابود ساخت. تواضع و دوری از شهرت‌جویی نیز به از میان بردن حجاب مقام کمک می‌کند.

۳. حجاب تقلید که با مجاهده علمی صحیح و دوری از مجادله، قابل اصلاح است.

۴. حجاب معصیت که با دوری از گناه و توبه قابل درمان است.

برای نیل به کمال، سالک باید رهبر و پیشوایی را برگزیند تا با التزام به دستورات او، خود را متعالی سازد. دستورهایی که شیخ و مراد سالک در ابتدای سیر و سلوک به او می‌دهد عبارت‌اند از:

جوع یا گرسنگی که به خاطر پاکسازی قلب و نورانی نمودن آن است. سحر یا شب‌زنده‌داری که قلب را جلا می‌دهد. زمینه‌ی شب‌زنده‌داری نیز گرسنگی است، چرا که با سیری و غلبه خواب نمی‌توان به تهجد پرداخت. صمت یا لب از سخن فرو بستن. عزلت و تنهایی که موجب می‌شود تا چشم از ارتکاب به گناه خودداری ورزد.

اگر سالک از عهده چهار مرحله فوق به خوبی برآید. پیر و رهبر او را به ذکر مشغول می‌سازد. ذکر نیز از لفظ شروع می‌شود تا جایی که به درون قلب راه یابد. و همواره در دل سالک حاضر و مستولی باشد.

سالک در مسیر کمال همواره باید مراقب خواطری باشد که بر قلب او خطور می‌کند. سالک باید خواطر شیطانی را از خواطر رحمانی بازشناسد و در ضمن مراقب باشد تا عجب و ریا سد راه کمال او نشود (شیرازی، ب، ۱۳۶۶: ۱۶۸).

سالک برای نیل به حقیقت باید ملتزم به شریعت و طریقت باشد:

شریعت عبارت است از احکام و دستورالعملهایی که در فقه بیان شده است و منظور از آن پاکسازی ظاهر از ناپاکیهای جسمانی و وارد ساختن انسان به عبادات است.

طریقت هم که همان شریعت باطنی است، عبارت است از پاکسازی باطن از زشتی‌ها و تاریکیهای درون و تصفیه نمودن نفس از صفات حیوانی، صفاتی چون شهوت و غضب.

حقیقت که همان شریعت علمی باطنی است، عبارت است از پاکسازی قوه عقلی از باورداشتهای غلط و خالی نمودن عقل از احکام وهمی و ایجاد اعتقاد حق و یقینی (همان: ۱۲۸-۱۲۹).

ملاصدرا در برخی آثار خود برای نیل به کمال مسئله ریاضت را به گونه‌ای خاص مطرح کرده است. وی در ابتدا ریاضت را بر دو نوع تقسیم نموده است: ریاضت جسمانی و ریاضت روحانی.

### ریاضت جسمانی

ریاضت جسمانی خود بر دو نوع است: خارجی که عبارت است از جنگ با دشمنان خدا و ستیز

با کفار و خوارج. داخلی که خود بر دو نوع است: الف. اماطه که عبارت است از پاک کردن بدن از آزار و پلیدیهای حسی. ب. اتیان که آن هم بر دو نوع است: مالی؛ بدنی. اتیان مالی خود بر دو قسم است:

۱. اینکه در هر سال تکرار شود، مانند خمس و زکات که سالانه باید پرداخت. ۲. آنکه تکرار نمی‌شود، مانند حج. اتیان بدنی هم خود بر دو نوع است: ترک؛ فعل ترک هم خود دو قسم است: الف. ترک لازم، مانند روزه که خودداری از شهوت و شکم و امور جنسی است. ب. ترک متعدی که عبارت است از اذیت و آزار دیگران یا بدگویی و دشنام دادن به مردم.

فعل نیز خود بر دو نوع است: الف. لازم، مانند نماز و تسبیح و تهلیل گفتن که چیزی جز عبادت نیست. عبادت نیز جسمی دارد و روحی. جسم آن عبارت است از حرکات محسوس و سکنتات ظاهری آن. روح آن نیز عبارت است از اخلاص. ب. متعدی، مانند قربانی نمودن که به نفع نیازمندان است.

### ریاضت روحانی

ریاضت و مجاهده روحانی بر دو نوع است: تزکیه؛ تخلیه. در تزکیه انسان نفس را از پلیدیها رها می‌سازد. اگر انسان از سه چیز رهایی یابد تزکیه پیدا می‌کند: نخست حرص است که مهم‌ترین آنها خوردن و شهوت جنسی است. دوم کبر و نخوت است که موجب رانده شدن شیطان از بارگاه ربوبی شد. سوم رشک و حسد است که موجب شد قابیل، هابیل را از میان بردارد. اما تخلیه تنها با تحصیل فضایل و معارف نظری حاصل می‌شود. در تزکیه، نفس ناطقه به کمک تخلق به اخلاق الهی و اعتقاد حق و یقینی، از پلیدیها رهایی می‌یابد (شیرازی، ۱۳۶۳: ۶۸۷-۶۹۰).

### موانع کمال انسان

ملاصدرا نفس انسان را به آیینهای تشبیه کرده است و می‌گوید: نفس استعداد آن را دارد که حق بر آن تجلی پیدا کند و به مقامات بالای کمال دسترس پیدا کند. اگر بر سر راه نفس انسان موانعی باشد، انسان از کمال باز می‌ماند. ملاصدرا پنج مانع برای کمال نفس ذکر کرده است:



مانع اول آن است که ذات نفس ناقص باشد، مانند نفوس کودکان و ابلهان. نفس کودک یا ابله چون از قوه به فعل نرسیده و نمی‌تواند به مجاهدتهای علمی و عملی بپردازد توانایی درک حقیقت را ندارد.

مانع دوم آن است که قلب آکنده از زنگارها و کدورت‌های گناه و شهوت باشد. در این هنگام چون نفس صفا و جلای خود را از دست داده، نمی‌تواند حقایق را درک کند. غبار و کدورت شهوات و معاصی که موجب تیرگی نفس و مانع از ظهور و تجلی حق در او می‌شود، نظیر تیرگی آئینه است که مانع انعکاس صور اشیا در آن می‌شود.

ملاصدرا معتقد است که هوا و هوس موجب می‌شود تا انسان نتواند به اندیشه صحیح بپردازد و حقایق امور را درک کند. عدم ترک حقایق امور هم موجبات بی‌ایمانی را فراهم می‌آورد و عدم ایمان نیز مانع اراده می‌شود و به ناگزیر رهرو در مسیر سلوک قرار نمی‌گیرد.

مانع سوم آن است که نفس یا قلب انسان حقیقت قرار نگیرد. هر چند در این مرحله قلب از زنگارها پاک است، اما چون طالب حق نیست و درک حق و هدف‌گیری نکرده است، چیزی از حقایق عالم ربوبی بر او منکشف نخواهد شد. به بیان دیگر، بی‌توجهی به عالم حقایق و التفات به مصالح زندگی مادی و انصراف از اهتمام به طاعات انسان را از کمال باز می‌دارد.

مانع چهارم حجاب است. اموری چون تقلید و حسن ظن بیهوده، میان انسانها و حقیقت پرده‌ای قرار می‌دهد که مانع انکشاف حقیقت بر دل سالک می‌شود. آرا و عقاید باطلی که از طریق تقلید و تعصب به درون انسانها راه پیدا می‌کند، نظیر دیواری است که میان آئینه و صورت حایل شود.

پنجمین مانع نیز عدم آگاهی به اصول و موازین کسب دانش است. اگر کسی بخواهد به درک حقایق نایل آید، نباید از بی‌راه حرکت بکند. یعنی باید موازین و ضوابط درک حقایق را رعایت نماید.

از نظر ملاصدرا هر انسانی به طور فطری قدرت درک حقایق و امکان راهیابی به معارف الهیه را دارد، به شرط آنکه موانعی بر سر راه او قرار نگیرد (شیرازی، ب، ۱۳۶۶: ۳۱-۳۶، و نیز بنگرید به: همو، ۱۳۴۰: ۹۶-۱۰۱؛ همو، الف، ۱۳۶۶: ۳۶۹-۳۷۰؛ همو، ۱۳۵۴: ۳۶۸). گناه از مهم‌ترین موانع راه کمال است. از نظر ملاصدرا ریشه گناه نیز در جهل و نادانی است. در مقابل آن هدایت از طریق علم و دانش است (شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۶۴).

ملاصدرا موانع کمال را تحت عنوان مراتب کفر نیز بیان کرده و آن را به چهار دسته

تقسیم کرده است:

**کفر کالبد:** اگر انسان ضروریات دین را انکار نماید و یا حکمی از احکام شریعت را منکر شود، دچار کفر قالب یا کالبد شده و سزاوار مجازات در دنیا و آخرت است.

**کفر نفس:** بت نفس اماره از بزرگ‌ترین دشمنان است. این بت دشمن‌ترین خدایی است که در روی زمین مورد پرستش قرار می‌گیرد.

**کفر قلب:** اگر سالک آئینه سرش روشن شود و پرده‌ها از دیده قلبش کنار رود و نور حق بر صفحه دلش تابیده و حق بر او تجلی پیدا کند، گمان برد که ذات او عین حق است و دم از «أنا الحق» یا «سبحانی ما أعظم شأنی» بزند، دچار کفر قلب شده است.

**کفر روح:** از پنهان‌ترین و بزرگ‌ترین شرکهاست و منبع هرگونه شرک و کفری است (شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۷۴-۱۷۶).

### کمال انسان

اکنون می‌خواهیم بررسی کنیم که ملاصدرا کمال نهایی انسان را بر اساس موازین عقلی و فلسفی خود چگونه تبیین می‌کند. برای بیان این مطلب در ابتدا باید به بحث پیرامون قوای نفس پردازیم. از نظر ملاصدرا نفس دارای دو قوه علامه و فعاله است. نفس به وسیله قوه علامه، تصورات و تصدیقات را درک می‌کند. به بیان دیگر، عقل نظری برای درک صدق و کذب مفاهیم است. قوه فعاله یا قوه عملی برای تشخیص خیر و شر امور یا درک فعل جمیل و فعل قبیح است. انسان به وسیله قوه عملی یا عقل عملی صناعات انسانی را در می‌یابد و به زیبایی و زشتی افعالی که انجام داده یا ترک کرده است اعتقاد پیدا می‌کند (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۳۰۱؛ همو، ۱۳۶۳: ۵۱۵).

ملاصدرا برای نفس مراتبی قائل است که عبارت‌اند از:

**عقل هیولانی:** این مرحله قوه محض است. در این مرحله قوه عاقله از هرگونه فعلیت و صورتی عاری است و بالقوه قابلیت دریافت همه صور را دارد.

**عقل بالملکه:** در این مرحله عقل از مرحله بالقوه بودن عبور کرده، مدرکاتی از اولیات برای او حاصل می‌شود.

**عقل بالفعل:** در این مرحله علاوه بر اصول اولیات، نظریات هم برای او حاصل می‌شود. در این مرحله باید انسان به نظریات التفات و توجه نماید تا در ذهن حاصل شود.

**عقل مستفاد:** در این مرحله عقل برای حاضر ساختن نظریات دیگر نیازی به توجه و التفات ندارد، چرا که تمامی نظریات بالفعل نزد او حاضر است. در این مرتبه انسان تمام اشیا را مشاهده می‌کند و همه صور بر اثر اتصال با عقل فعال برای او حاضر می‌شود.

ملاصدرا علاوه بر مراتب چهارگانه عقل که در انسان قرار دارد، از عقل دیگری به نام «عقل فعال» که خارج از ذات انسان است و وجودی پاک و مقدس و دارای ذاتی مفارق است و وجودش در عالم ملکوت اعلاست نام می‌برد. عقل فعال خزانه معقولات است. خزانه بودن عقل فعال برای نفوس انسانی امری نسبی و اضافی است. یعنی نفس به گونه‌ای است که اگر ارتباط با آن پیدا کند، ادراکات برایش حاصل می‌شود و چون از آن منصرف شود و سرگرم امور حسی شود، صورت عقلی از وجود نفس زایل می‌شود. عقل فعال نوری از انوار الهی است که نسبتش به قلب مؤمن مانند نسبت خورشید است به دیدگان کور (شیرازی، ۱۳۷۰: ۴۵۵). خلاصه آنکه عقل فعال جوهر قدسی و الهی است که قوه‌های نفس را از مرتبه قوه خارج کرده و آن را فعلیت می‌بخشد (شیرازی، ۱۳۶۳: ۵۷۹).

از نظر ملاصدرا کمال انسان با به کارگیری دو قوه نظری و عملی حاصل می‌شود. کمال قوه نظری در ادراک معقولات و احاطه به کلیات است و به وسیله آن انسان به یقین می‌رسد و کمال قوه عملی در دوری از نارساییها و زشتیهاست (شیرازی، ۱۳۷۰: ۳۱۱/۱-۳۱۳). ملاصدرا برای عقل عملی نیز مراتبی قائل است. مراتب عقل عملی بر حسب استکمال به چهار قسم تقسیم می‌شود:

مرتبۀ اول عبارت است از تهذیب ظاهر با التزام به تکالیف و احکام شریعت.

مرتبۀ دوم عبارت است از تهذیب باطن و تطهیر قلب از صفات ناپسندیده بر اثر پاک کردن باطن از زشتیها، و نفس چونان آئینه براقی می‌شود که حقایق در لباس امثال و صور در آن ظاهر می‌شود.

۴۱

مرتبۀ سوم نورانی نمودن نفس به وسیله صور علمی و معارف ایمانی است.

مرتبۀ چهارم فنای نفس از ذات خود و قطع نظر از غیر خداست. در این مرتبه انسان از نفس خود فانی شده و تمامی اشیا را صادر از حق و راجع به او می‌بیند.

برای افراد کامل پس از سیر و سلوک و طی مراحل و منازل و سفر به منزلگاه قرب و وصول به حضرت حق سفرهای دیگری است. بعضی به نام «سفر در حق» و غواصی در بحر بی‌کران ذات و صفات اسمای الهی و بعضی به نام «سفر از حق به سوی خلق» است و هدایت دور

افتادگان از قافله کمال (رجوع شود به: شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۳۰۹؛ همو، ۱۳۵۴: ۲۷۵-۲۷۶؛ همو، ۱۳۷۰: ۲۲۷/۱؛ همو، ۱۳۶۳: ۵۱۶).

از نظر ملاصدرا عقل عملی در تمامی افعالش نیاز به این بدن دنیوی دارد، جز در موارد محدود مانند چشم زخم زدن افراد شریر که عمل این افراد به واسطه شدت شرارت و شیطنت نفسانی آنهاست. صدور خوارق عادات و کرامات که از اولیای خدا سر می‌زند از آن روست که آنان در مقام اخروی قرار دارند.

اما عقل نظری در آغاز نیاز به این بدن دنیوی دارد نه برای همیشه، چرا که اگر از کمالات والایی برخوردار شود از بدن بی‌نیاز می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۳: ۵۱۶).

یعنی در همین عالم بدون وساطت بدن و به کار انداختن اعضا و جوارح و صرفاً به نیروی نفس و باطن خود اعمال خارق‌العاده‌ای را انجام می‌دهد (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۳۰۱-۳۰۲). ملاصدرا کمال عقل نظری را مهم‌تر از کمال عقل عملی می‌داند. از همین جاست که اندیشیدن را حتی برتر از عبادت تلقی می‌کند. وی با بیان حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: یک ساعت اندیشیدن از هفتاد سال عبادت برتر است، برای اندیشیدن و تفکر، مقام خاصی قائل است. وی می‌گوید به دو دلیل اندیشه برتر از عبادت است: اول از این جهت که تفکر، انسان را به خدا می‌رساند، در حالی که عبادت تنها به پاداش می‌رساند، نه به خدا. دوم آنکه اندیشه کار دل و قلب است، در حالی که عبادت عمل اعضا و جوارح است و چون دل از همه اعضا شریف‌تر است، عمل او نیز برتر از عبادت دیگر اعضاست (شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۲۲).

از نظر ملاصدرا چون اشیای معقول وجودشان برتر از سایر موجودات است و از بالاترین خیرات برخوردارند و در واقع پس از وجود حق از همه موجودات برترند، پس سعادت و کمال انسان در آن است که از عالم محسوس گذر کرده، به جهان قدس رسیده، در صنف جواهر مفارق (مجردات) قرار گیرد (همان: ۱۱۷).

ملاصدرا در مورد برتری کمال قوه نظری بر قوه عملی نیز چنین می‌گوید:

سعه جنت به قدر سعه معرفت است و به مقدار آن چیزی است که برای انسان تجلی نماید از ذات و صفات و افعال باری تعالی. و مقصود از طاعات و اعمال جوارح همین تصفیه نفس و تزکیه و جلای آن است به اصلاح جزء عملی آن. «قد أفلح من زکی‌ها و قد خاب من دسیها» (شمس: ۹) و تصفیه و تزکیه کمال نیست، زیرا عدمی است و اعدام از کمالات نیستند، بلکه مراد از آن حصول انوار ایمان است، یعنی اشراق نور معرفت به خدا و به کتب و رسل و یوم آخر است (شیرازی، ۱۳۵۴: ۴۲۹).

خلاصه آنکه کمال به کارگیری دو قوه نظری و عملی است. عقل نظری برای به دست آوردن یقین در بینشهای عمیق است که از مو باریک‌تر است و عقل عملی و قوای سه‌گانه آن یعنی شهوی و غضبی و فکری نیز موجب اعتدال در اعمال انسان می‌شود که از شمشیر برنده‌تر است. با این بیان ملاصدرا، صراط انسان دو صورت دارد: یکی از مو باریک‌تر که مربوط به عقل نظری است و دیگری از شمشیر برنده‌تر که مربوط است به عقل عملی و انحراف از هر یک از آنها موجب سقوط از فطرت انسانی می‌شود. کمال عملی انسان که غایت قصوای انسان است، عبارت است از به دست آوردن نور ایمان و یقین شهودی و اتحاد با عقل فعال (شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۹۲).

نکته مهم در ارتباط عقل نظری و عقل عملی این است که اگر انسان به مرتبه کمال عقلی برسد، قوه نظری و عملی وی تبدیل به قوه‌ای واحد می‌شوند. یعنی علم انسان عین عمل و عمل او عین علم او می‌شود. در این هنگام هر چه را انسان اراده کند بی‌درنگ تحقق پیدا می‌کند و همچنین هر چه به ذهن او خطور نماید به وقوع خواهد پیوست (شیرازی، الف، ۱۳۶۶: ۳۰۰).

### ویژگیهای انسان کامل

ملاصدرا در آثار خود ویژگیهایی را برای انسان کامل در نظر می‌گیرد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

مهم‌ترین ویژگی انسان کامل انس او با خداست. وی به مناجات با خدا و شب‌زنده‌داری سخت علاقمند است، در خلال عبادت تمام وجودش مستغرق در ذات الهی است و هیچ لذتی برای او به اندازه لذت عبادت گوارا نیست. وی در همه حال چه در خلوت و چه در جلوت به یاد خداست.

انسان کامل هم التزام به فرائض دارد و هم به نوافل. او با قرب با فرائض و نوافل می‌کوشد تا به وصل حق تعالی دست پیدا کند.

انسان کامل در همه حال در عبادتها و حرکتها و سکونهایش در جست‌وجوی نزدیک شدن به خداست. او به چیزی جز خدا عشق نمی‌ورزد. ماسوی‌الله برای او هیچ و پوچ است. وی حتی اگر پیامبران را دوست دارد از این جهت است که آنها پیام‌آوران و فرستادگان محبوب و معشوق او هستند. وی اولیا و علما و مؤمنان را نیز به این خاطر دوست دارد که انتساب به حق دارند (شیرازی، ب، ۱۳۶۶: ۱۲۱).

از دیگر نشانه‌های انسان کامل دوست داشتن مرگ است، چرا که مرگ راه وصول به لقای حق است. سالک می‌داند که چون مشاهده و لقای محب خود جز با رفتن به منزلگاه ابدی امکان‌پذیر نیست، لذا شوق به مرگ در درون او پیدا می‌شود و آرزوی لقای دوست را می‌نماید. انسان کامل دوستدار علم و علماست. او در میان علوم علاوه بر معرفت رب که غایت همه علوم است، به علوم سماوی و علم نفس اعتنای بیشتری دارد. انسان کامل نسبت به خلق مهربان و خوش‌رفتار است. او با دوستان خدا دوست و با دشمنان خدا دشمن است.

از دیگر علامتهای انسان کامل شناخت فرق میان «خواطر رحمانی» و «وسوسه‌های شیطانی» است. شناخت خواطر رحمانی از وسوسه‌های شیطانی امری بس مهم و دشوار است. ملاصدرا خواطر را به پنج دسته تقسیم نموده است:

**خاطر حق:** که عبارت است از خاطری که بدون سابقه به قلب عارف خطور می‌کند.  
**خاطر قلب:** که مشاهده ملکوت را برای انسان به ارمغان می‌آورد. این خاطر آنگاه به درون انسان خطور می‌کند که قلب از زیر سلطه شیاطین و هواهای نفسانی رها شود.  
**خاطر ملکی:** که همراه آن آرامش در قلب مؤمن پیدا می‌شود.  
**خاطر شیطانی:** که انسان را به سوی گمراهی می‌کشاند.  
**خاطر نفس:** که بدتر از خاطر شیطانی است. چرا که کنترل نفس اماره کاری بس دشوار است (همان: ۱۰۹-۱۱۰).

انسان کامل فردی است که حالاتش اعتدال دارد. قلبش مانند کالبدش و ظاهرش مانند باطنش می‌باشد (شیرازی، ۱/۱۳۷۰/۳۹۷).

انسان کامل موجودی است که در همه حالات حقایق الهی و معالم ربوبی را به یقین و برهان می‌داند و هیچ‌گاه شک به وجود او راه نمی‌یابد (شیرازی، ب، ۱۳۶۶: ۶۹).

انسان کامل از مکاشفات ربانی برخوردار است و معرفت دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ و معرفت ملائکه و جن و روح و کروبین و احوال معراج و معیت حق تعالی با کل موجودات و همچنین سیر معراج و طی سماوات و و نظایر اینها که از علوم مکاشفه است و اهل نظر از ادراک آن عاجزند برای انسان کامل حاصل است (شیرازی، ۱۳۴۰: ۴۲؛ همو، ۱۳۷۰: ۴۲۰).

انسان کامل حقیقت واحدی است که دارای مراتب و درجات است و برای هر مرتبه و درجه او نیز نام مخصوصی است. در مرتبه نخست طبع است و در مرتبه دیگر نفس. در

مرتبه سوم قلب است. در مرتبه چهارم روح و در مرتبه پنجم سرّ و در مرتبه ششم خفی و آخرین مرتبه اخفی است. ملاصدرا این هفت مرتبه را مراتب باطن یا اطوار هفت‌گانه قلب می‌نامد (شیرازی، ۱۳۶۳: ۳۹).

انسان کامل پس از مقام فنا و محو به مقام صحو باز می‌گردد. او بعد از مقام جمع به مقام تفصیل مراجعت می‌نماید و سینه‌اش نسبت به حق و خلق انشراح و گشادگی پیدا می‌کند و به خلق باز می‌گردد تا به ارشاد ناقصان و گمراهان بپردازد. در واقع انسان کامل دارای دو حرکت است. یکی حرکت صعودی به سوی حق برای تکمیل ذات خود و دیگری نزولی برای تکمیل نفوس خالایق (شیرازی، ۱۳۷۰: ۵۷۵-۵۷۶). در حرکت اول غایت سالک راه کمال، مقام فنا و محو است و ممکن است به بقا و صحو بازنگردد و در ذات مستغرق باشد و از خلق محجوب باشد. اما در حرکت دوم بعد از محو رجوع به خود می‌کند و در عین جمع به تفصیل نظر می‌نماید و سینه‌اش وسعت خلق و حق را به هم می‌رساند (شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۷۷ - ۲۷۸).

## منابع

۱. شیرازی، صدرالدین محمد ابن ابراهیم، ۱۳۶۰ ش، *اسرارالآیات*، مقدمه و تصحیح محمد خواجهوی، منامه، مکتبه فخر رازی، چاپ اول.
۲. \_\_\_\_\_، ۱۹۸۱ م، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، داراحیاء التراث العربی، بیروت
۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۶ ش (الف)، *الشواهد الربوبیة*، ترجمه و تفسیر محمد جواد مصلح، تهران، مؤسسه پژوهشی حمت و فلسفه ایران، چاپ اول.
۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۵۴ ش، *المبدأ و المعاد*، با مقدمه و تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۴۳ ش، *المشاعر*، با تعلیق، تصحیح و مقدمه، سید جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۳.
۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۴۰ ش، *رسالة سه اصل*، به تصحیح سیدحسین نصر، تهران، بنیاد حکمت اسلامی، صدرا، چاپ اول.
۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۰ ش، *شرح اصول کافی*، ج ۳، تصحیح محمد خواجهوی، چاپ اول.
۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۴۱ ش، *عشرتیبه*، تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی، اصفهان، مهدوی، چاپ اول.
۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۶ (ب)، *عرفان و عارف‌نمایان* (ترجمه کسر الاصل الجاهلیه)، ترجمه محسن بیدارفر، تهران، الزهرا(س)، چاپ دوم.
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۳ ش، *مفاتیح‌الغیب*، با تعلیقات مولی علی نوری، تصحیح محمد خواجهوی، بیروت، مؤسسه تاریخ عربی، چاپ اول.
۱۱. پاینده، ابوالقاسم، بی‌تا، *نهج‌الفصاحه*، قم، عصر ظهور.